

منافع روسیه و بحران‌های منطقه‌ی قفقاز جنوبی

احمد رشیدی*

دانشیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه مازندران، بابلسر، ایران

ماری ملکی

دانش آموخته کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل دانشگاه مازندران، بابلسر، ایران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۲/۰۷ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۸/۱۹)

چکیده

منطقه‌ی قفقاز جنوبی دستخوش بحران‌ها و منازعاتی است که برای سالیان متمادی تداوم یافته و حد‌آقل در آینده‌ی نزدیک نیز نمی‌توان برای حل و فصل آن‌ها امیدوار بود. به نظر می‌رسد نقش و حضور روسیه در این بحران‌ها تعیین‌کننده است. لذا واکاوی منافع روسیه در بحران‌های مذکور می‌تواند در شناخت ریشه‌ها و ابعاد این بحران‌ها و ترسیم چشم‌انداز حل و فصل آن‌ها کمک‌کننده باشد. بر این اساس، در این مطالعه با بررسی مناقشات موجود در قفقاز جنوبی و روابط کشورهای این منطقه با روسیه، تلاش شده است در چارچوب مفروضات مکتب نئورئالیسم به این سوال پاسخ داده شود که روسیه در این مناقشات چه نقشی دارد و چه اهداف و منافع را دنبال می‌کند. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که روسیه بر اساس رویکرد سیاسی و امنیتی خود، منطقه‌ی خارج نزدیک، بویژه قفقاز جنوبی را، حوزه‌ی نفوذ طبیعی خود تعریف کرده است. از این منظر هرگونه مداخله‌ی خارجی و شکل‌گیری زمینه‌های نفوذ کشورهای غربی در آن منطقه را برنمی‌تابد و لذا از طریق مداخله در مناقشات موجود و کمک به تداوم آن‌ها، زمینه‌های وابستگی کشورهای منطقه به روسیه و جلوگیری از نفوذ قدرت‌های دیگر را دنبال می‌کند. در این مطالعه، چارچوب نظری پژوهش نئورئالیسم در روابط بین‌الملل، روش پژوهش توصیفی-تحلیلی و شیوه‌ی گردآوری اطلاعات کتابخانه‌ای است.

کلید واژه‌ها: بحران‌های منطقه‌ای، نئورئالیسم، هژمون‌گرایی، روسیه، قفقاز جنوبی.

مقدمه

منطقه ی قفقاز جنوبی از مناطق مهم و استراتژیک جهان و کانون تلاقی ادیان، فرهنگ‌ها و تمدن‌های مختلف است. همچنین مسیر اصلی انتقال انرژی خزر به اروپا می‌باشد. با توجه به این مؤلفه‌های استراتژیک، این منطقه همواره در کانون توجه و رقابت قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای قرار داشته است. رقابت‌جویی این قدرت‌ها به همراه وجود زمینه‌های داخلی اختلافات بین کشورهای منطقه، منجر به بروز بحرآن‌ها و منازعات نسبتاً پایدار در آن شده است.

با فروپاشی نظام شوروی، منطقه ی قفقاز دچار خلأ قدرت شد. با توجه به پیوندها و تعارضات قومی و قبیله‌ای و اختلافات ارضی بین مردمان این منطقه، به تدریج دامنه ی منازعات بین آن‌ها گسترش یافت و بدین ترتیب زمینه های اعمال نفوذ و مداخله‌های خارجی نیز فراهم گردید. در این میان، روسیه در این بحرآن‌ها حضور فعال داشته و نقش تعیین کننده‌ای به نمایش گذاشته است. با توجه به ضرورت بررسی علمی اهداف و منافع روسیه در بحرآن‌های قفقاز جنوبی و ابعاد و دامنه ی مداخله ی روسیه در آن‌ها، در این نوشتار به این سؤال پاسخ داده می‌شود که روسیه در این مناقشات چه نقشی دارد و چه اهداف و منافی را دنبال می‌کند؟

با توجه به جنبه‌های مختلف اهمیت این منطقه برای روسیه در این نوشتار سعی شده به موارد اهمیت قفقاز و منافع راهبردی و امنیتی روسیه در این منطقه پرداخته شود. به نظر می‌رسد با توجه به اهمیت منابع انرژی و وجود راه‌های مهم حمل و نقل انرژی، روسیه خواستار بازگرداندن نفوذ پیشین خود در این منطقه است و بر این اساس در درگیری های بین کشورهای این منطقه سعی دارد با سیاست‌های مختلف نقش آفرینی کند و نتیجتاً مانع از نفوذ غرب و بویژه آمریکا در منطقه شود.

چارچوب نظری پژوهش

در نگرش نواقع‌گرایی، اجتناب ناپذیری نزاع و ناامنی نه از ماهیت و طبیعت انسان، بلکه از پویایی های نظام بین الملل ناشی می‌شود. نظریه کنت والتز سرآغاز مکتب نئورئالیسم است.

والتز مفروضات انسان شناختی مورگنتا در تأکید بر طبیعت انسان و تمایل به کسب قدرت را کنار نهاد و این فرضیه را مطرح کرد که «وقوع جنگ و منازعه، نتیجه‌ی رقابت امنیتی در وضعیت هرج و مرج در نظام بین‌الملل» است (قیصری، ۱۳۹۳: ۳۴).

در چارچوب نواقح گرای، مساعی دولت‌ها به دو دسته تقسیم می‌شود که عبارتند از: الف- مساعی داخلی که در راستای افزایش توانایی‌های اقتصادی، نظامی و توسعه‌ی استراتژی هوشمندانه است. ب- مساعی خارجی که به تقویت اتحادهای خودی و یا تضعیف اتحادهای طرف مقابل می‌انجامد. به طور کلی، توانایی‌ها، موقعیت دولت‌ها را نشان می‌دهد و توزیع توانایی‌ها، ساختار نظام بین‌الملل را تعریف می‌کند (قوام، ۱۳۹۰: ۸۸).

«روبرت جرویس»، «جک اسنایدر» و «استفن ون اورا» با توجه به مفهوم ساختاری موازنه‌ی تهاجمی - تدافعی، به تقویت نظریه‌ی نئورئالیسم پرداختند. به نظر آن‌ها، چنانچه دفاع مزیت آشکاری نسبت به تهاجم داشته باشد و غلبه و تسخیر مشکل باشد، قدرت‌های بزرگ، انگیزه‌ی کمی برای استفاده از زور به منظور کسب قدرت خواهند داشت و به جای آن توجه خود را به حفظ آنچه دارند، متمرکز می‌کنند. از طرف دیگر، چنانچه تهاجم آسان‌تر باشد، دولت‌ها وسوسه می‌شوند تا بر یکدیگر غلبه نمایند که نتیجه‌ی آن جنگ‌های متعدد در نظام بین‌الملل خواهد بود. آن‌ها استدلال می‌کنند که موازنه‌ی تدافعی - تهاجمی بیشتر به سمت تدافع و حفظ وضع موجود تمایل دارد (ولی‌پور ۱۳۸۷، ۱۷۲).

گرچه رئالیسم تهاجمی و تدافعی دو روی یک سکه هستند. اما رئالیسم تدافعی، مفروضه‌های جان مرشایمر در باب الزامات آنارشی، امنیت و افزایش قدرت دولت‌ها را نپذیرفته است و معتقد است که اولین دغدغه‌ی کشورها، بیشینه ساختن قدرت نیست؛ بلکه حفظ جایگاهشان در نظام بین‌الملل است (مشیرزاده، ۱۳۸۹: ۱۳۴-۱۳۵).

بنیان‌گذاران رئالیسم تهاجمی مانند جان مرشایمر و فرید زکریا معتقد به افزایش قدرت و نفوذ یک کشور در مقابل سایر کشورها هستند. از نظر آن‌ها، تلاش کشورها برای افزایش حداکثری قدرت از منطق حاکم بر رقابت ناشی می‌شود که ایجاب می‌کند هر کشور از هیچ فرصتی برای گسترش نفوذ خود فروگذاری نکند (قیصری، ۱۳۹۳: ۳۵).

در این میان، مرشامیر معتقد است دولت‌های بزرگ بیش از هر چیز به دنبال امنیت هستند و بدین منظور، نخست در پی دست یافتن به هژمونی منطقه‌ای و سپس در صورت امکان به هژمونی جهانی هستند. امنیت مطلق تنها زمانی قابل دستیابی است که یک قدرت دارای تفوق کامل بر دیگر دولت‌ها بوده و تهدید بالقوه‌ی آن‌ها را برطرف سازد (سلیمی، ۱۳۸۴: ۲۵). قدرت‌های بزرگ مطلع هستند که بهترین راه برای تضمین امنیت "دستیابی به هژمونی" است و در نتیجه تلاش می‌کنند هر نوع کسری قدرت را در آینده از میان ببرند. در نتیجه، قدرت‌های بزرگ مورد نظر مرشامیر نیازمند قدرت بیشتر از "سطح متناسب" هستند تا عدم قطعیت‌ها، سوءمحاسبات احتمالی و غافلگیری‌های آتی را پوشش دهد.

به نظر می‌رسد سیاست‌های روسیه در قفقاز جنوبی، بویژه در ارتباط با بحرآن‌های این منطقه، را می‌توان در چارچوب ملاحظات نئورئالیستی توضیح داد. روسیه به عنوان کشوری که به دنبال تأثیرگذاری در نظام بین‌الملل در مقام یک قدرت بزرگ است، جغرافیای اتحاد شوروی سابق و حتی منطقه‌ی پیرامون آن را حوزه‌ی منافع بلامنازع خود تعریف کرده و بدین ترتیب به دنبال هژمون‌گرایی در این منطقه و متعاقباً هژمون‌گرایی در سطح بین‌المللی در رقابت با قدرت‌های بزرگ غربی است. از این روی مداخله در بحرآن‌ها و حتی بحران آفرینی روسیه در منطقه‌ی قفقاز جنوبی را می‌توان در این چارچوب مورد تحلیل قرار داد. در این چارچوب، مداخله‌ها و بحران آفرینی‌های روسیه در این منطقه می‌تواند هم بعد تدافعی و هم تهاجمی داشته باشد. از یک سو تلاش روسیه برای حفظ وضع موجود و تداوم هژمونی خود در منطقه‌ی قفقاز به عنوان بخشی از خارج نزدیک و حیات خلوت امنیتی روسیه را می‌توان در چارچوب رئالیسم تدافعی، و از سوی دیگر اقدامات روسیه برای تضعیف و تخریب پایگاه‌های نفوذ غرب، بویژه آمریکا، در این منطقه و تبدیل شدن روسیه به قدرت بلامنازع در آن را می‌توان در چارچوب رئالیسم تهاجمی مورد تحلیل قرار داد. این تحلیل با این گزاره‌ی نظری که تدافع و تهاجم دو روی یک سکه در نئورئالیسم می‌باشد، سازگاری دارد.

ژئوپلیتیک قفقاز جنوبی :

قفقاز جنوبی از شمال به رشته کوه های قفقاز بزرگ، از شرق به دریای خزر، از جنوب به ایران، از جنوب غربی به ترکیه و از غرب به دریای سیاه متصل می‌گردد. قفقاز جنوبی در حال حاضر به سه جمهوری مستقل به نام‌های آذربایجان؛ در جنوب شرقی و شرق، ارمنستان؛ در جنوب غربی و جنوب و گرجستان؛ در شمال غربی و غرب آن، تقسیم شده است. مساحت کل قفقاز جنوبی ۱۸۶۱۰۰ کیلومتر مربع می‌باشد (۳۷/۸ درصد وسعت کل قفقاز) که از این مقدار، جمهوری آذربایجان با ۸۶۶۰۰ کیلومتر مربع (۴۶/۵ درصد) در رتبه ی نخست، جمهوری گرجستان با ۶۹۷۰۰ کیلومتر مربع (۳۷/۴ درصد) و جمهوری ارمنستان با ۲۹۸۰۰ کیلومتر مربع (۱۶/۱ درصد) وسعت در مراتب بعدی قرار دارند (افشردی، ۱۳۸۱: ۴۱).

کشورهای منطقه‌ی قفقاز از لحاظ پیوستگی طبیعی و جغرافیایی در قلمرو قاره‌ی آسیا واقع شده، ولی از نظر سیاسی، جمهوری های آذربایجان، ارمنستان و گرجستان بنا به درخواست خود و پذیرش شورای اروپا در زمره ی کشورهای اروپایی به شمار آمده اند. منطقه ی قفقاز با توجه به ویژگی‌های جغرافیایی آن از دیرباز ملت ها، اقوام و مذاهب بسیاری را در خود جای داده است. به بیان ساموئل هانتینگتون، قفقاز بر روی خط برخورد تمدن ها واقع شده است (امیراحمدیان، ۱۳۷۷: ۹۶).

در دوره ی جنگ سرد، قفقاز محل تلاقی دو پیمان نظامی عمده ی جهان یعنی ناتو و ورشو بود. در واقع منطقه‌ای بود میان این دو پیمان نظامی (امیراحمدیان، ۱۳۸۷: ۳۳-۳۴). این وضعیت در دوره ی پس از شوروی نیز به گونه‌ای دیگر در قالب رقابت میان روسیه و ناتو بازتولید شده است. به طور کلی، چهار عامل زیر، بیشترین تأثیر را بر تحولات امنیتی قفقاز داشته اند:

- هژمون طلبی روسیه در منطقه
- غرب‌گرایی و تأثیرپذیری از الگوهای غربی بویژه در جمهوری آذربایجان و گرجستان.
- افزایش نقش معادلات انرژی و حمل و نقل در قفقاز که این امر نیز خود محصول باز شدن فضای اقتصادی و سیاسی - امنیتی است.

این تحولات و عوامل تأثیرگذار، از یک سو موجب واگرایی تدریجی جمهوری‌های قفقاز بویژه دو جمهوری گرجستان و آذربایجان از روسیه و جامعه‌ی کشورهای (هم‌سود) و از سوی دیگر، زمینه را برای حضور بازیگران جدید، بویژه ایالات متحده‌ی آمریکا و ناتو، مهیا کرده است (فغانی، ۱۳۷۸: ۲۰). در رابطه با کشورهای این منطقه و روابطشان و درگیری‌های بین آن‌ها باید گفت: وابستگی گرجستان، ارمنستان و جمهوری آذربایجان به ارتباط‌های حمل و نقل، وابستگی متقابل زیادی میان این سه کشور در این حوزه ایجاد کرده است. صنایع نفتی باکو برای توسعه‌ی خود به تدارکات فنی ترانزیت از طریق گرجستان و ارمنستان نیز برای صادرات و واردات خود به جهان خارج به مسیرهای ترانزیتی گرجستان وابسته است. این وابستگی‌های اقتصادی چندین نگرانی امنیتی را در سه کشور قفقاز جنوبی ایجاد کرده است. از منظر کلان، از زمان آتش‌بس، هر لحظه امکان شعله‌ور شدن تقابل‌های نظامی میان جمهوری آذربایجان و ارمنستان وجود دارد. تعداد زیاد اقلیت‌های ارمنی و آذربایجانی ساکن در گرجستان نیز مشکل بالقوه‌ای را میان این سه دولت ایجاد می‌کند. بر این اساس، می‌توان گفت هر کدام از کشورهای مذکور ناگزیرند امنیت خود را بر اساس ملاحظات امنیتی دو کشور دیگر تعریف کنند (Boonstra and Melvin, 2011: 3-6).

در ۱۹۸۹ درگیری‌های قومی از آبخازستان شروع شد؛ جایی که اقلیتی ۱۸ درصدی از آبخازهای جمهوری خودمختار آبخازستان، خواهان جدایی از گرجستان و پیوستن به روسیه شدند. در همین سال، جدایی طلبان اوستیای جنوبی نیز خواهان جدایی از گرجستان و پیوستن به روسیه شدند. در سال ۱۹۹۱ جمعیت تقریباً ۱۵۰ هزار نفری ارمنه‌ی قره‌باغ کوهستانی در آذربایجان اعلام خودمختاری کردند. این استقلال طلبی منجر به جنگی خونین میان آذربایجان و ارمنستان شد که هنوز هم این بحران لاینحل باقی مانده است. در قفقاز جنوبی، علاوه بر خواسته‌های جدی جدایی طلبی، نغمه‌های جدایی طلبی تالش‌ها و لرگی‌ها در آذربایجان نیز گاهی اوقات شنیده می‌شود (امیراحمدیان، ۱۳۷۵: ۹۰).

اهداف روسیه در قفقاز جنوبی

قفقاز با پیشینه‌ی پر فراز و نشیب در دوران بعد از سقوط شوروی، همچنان از نظر استراتژیک برای روسیه اهمیت استراتژیک دارد. اهمیت استراتژیک قفقاز برای روسیه را می‌توان بر اساس چندین پارامتر توضیح داد: قفقاز نقش کلیدی در بقای روسیه دارد و جایگاه ارتباطی آن برای روسیه بسیار مهم است (حاتمی، ۱۳۸۱: ۱۰۷). به علاوه، بخش قابل ملاحظه‌ای از افراد ساکن در منطقه‌ی قفقاز، روس تبار می‌باشند و روسیه خود را در حمایت از آن‌ها مسئول می‌داند. بنابراین، نقش پیوندهای قومی و نژادی باعث اهمیت این منطقه برای روسیه می‌شود. البته در کنار این مسائل، اهمیت استراتژیکی راه‌های آبی و بخصوص دریای سیاه برای روسیه را نیز نباید فراموش کرد.

مرور رفتارهای سیاست خارجی روسیه و رویکردهای امنیتی این کشور در خارج نزدیک و بویژه در قفقاز تا حدودی حاکی از استمرار دیدگاه‌های سنتی و امنیتی این کشور است. واقعیت‌هایی چون حضور در فضای ژئواستراتژیک خاص، احساس ناامنی تاریخی و فرهنگ استراتژیک و راهبردی این کشور همچنان تأثیر پایداری بر خودآگاهی نخبگان روسی و تصمیم‌گیری آنان در سیاست خارجی روسیه در این مناطق دارد. چنانکه تحلیلگران معتقدند: پوتین همچنان با ذهنیت‌های دوره‌ی شوروی به این کشورها می‌نگرد و بدین ترتیب به هر حرکت و رویدادی در این منطقه حساسیت دارد و سعی می‌کند عوامل محدود کننده‌ی اراده‌ی قدرت روسیه در این منطقه را خنثی کند. به طور کلی، روسیه در منطقه‌ی قفقاز چند هدف اصلی را دنبال می‌کند:

الف) روسی‌سازی منطقه

در دوره‌ی حیات لنین، نوعی تضاد عقیده بین او و استالین در مورد قومیت‌های غیرروس وجود داشت. لنین در پی سرکوب ناسیونالیسم روس برای جلب همکاری و حمایت غیرروس‌ها در بنای سوسیالیسم بود، در حالی که استالین نگران بومی شدن جمهوری‌های غیرروس بود و از هیچ کاری برای برتر نشان دادن روس‌ها دریغ نمی‌کرد. لنین با طرح قانون

اساسی استالین و مقابله‌ی خشونت‌آمیز او با تمایزات ملی به شدت مخالف و معتقد بود طرح‌های وی تعارض‌های ملی و قومی را همچون آتش زیر خاکستر به جای خواهد گذارد (کولایی، ۱۳۷۸، ۸). با این حال، در دوره استالین شدیدترین سیاست‌های روسی‌سازی به مرحله‌ی اجرا گذاشته شد.

سیاست کلی خروشچف نیز علی‌رغم تمام انتقادات وی به استالین، ادغام ملت‌ها و اقوام مختلف و ایجاد «انسان نوین شوروی» بود. در دوره‌ی گورباچف نوعی سیاست‌روسی‌سازی یا اسلاوی‌کردن در سطح مقامات و پرسنل عالی‌رتبه‌ی سیاسی دنبال می‌شد و گماشتن افراد غیربومی در جمهوری‌های پیرامون، در سطح فراگیر، جریان داشت (دانکوس، ۱۳۷۰: ۲۵-۲۶). این سیاست‌ها نه تنها نتوانست آرزوی زمامداران شوروی سابق یعنی «ملیت واحد» را عملی‌سازد، بلکه خود پدیده‌ی آورنده‌ی بسیاری از مشکلات و درگیری‌های آتی گردید. روس‌ها در جریان این ملت‌سازی دست به تحقیر و تبعید و همچنین سرکوب شدید قومیت‌ها زدند که آثار آن هنوز هم باقی است.

از ابتدای استقلال این جمهوری‌ها، روسیه با حرکت‌های جدایی‌طلب ارتباطات نزدیکی برقرار کرد و از مبارزه‌ی آن‌ها در مقابل دولت‌های مرکزی برای رسیدن به اهداف استراتژیک خود حمایت کرد. برای مثال، مسکو در دهه‌ی گذشته از خواسته‌های اقلیت جمهوری خودمختار آبخازیا و منطقه‌ی اوستیا در گرجستان و بحران قره‌باغ به نفع خود استفاده کرده است. مهم‌ترین هدف مسکو جذب دوباره‌ی جمهوری‌های منطقه بوده است. به همین منظور روسیه در گذشته در قالب چندین اقدام سعی کرده حکومت‌هایی در کشورهای جمهوری آذربایجان و گرجستان روی کار بیاورد که هماهنگی بیشتری با مسکو داشته باشند. با این حال، در هر دو کشور، با حمایت از حیدر علی‌اف در جمهوری آذربایجان و شواردنادزه در گرجستان، واقعیت‌ها با انتظارات روسیه یکسان نبوده است. هر دو رئیس‌جمهور به محض انتخاب شدن، سیاست عدم وابستگی به روسیه را دنبال کردند (کولایی، اصولی، ۱۳۹۵: ۱۰۶-۱۰۷).

در نوامبر ۲۰۱۶ وزیر امور خارجه روسیه خطّ مشی جدید سیاست خارجی روسیه را منتشر کرد. این سند به طور آشکار استراتژی امنیت ملی روسیه و دکترین نظامی این کشور را تا سال ۲۰۲۰ روشن کرده است. با بررسی این سند می‌توان به این نتیجه رسید که روسیه در پی حفظ نفوذ سابق خود در خارج نزدیک می‌باشد و به دنبال اتخاذ سیاست‌هایی است تا برتری خود را یک بار دیگر نشان دهد و سعی می‌کند با روش‌های اقتصادی، نظامی و استراتژیک این برتری و وابستگی را به کشورهای قفقاز جنوبی بار دیگر یاد آور شود.

ب) جلوگیری از نفوذ آمریکا در منطقه

یکی از مهمترین اهداف سیاسی-امنیتی روسیه در منطقه، جلوگیری از نفوذ غرب بویژه گسترش ناتو به شرق و کنترل مشترک مرزها و فضای هوایی این کشورها است. بعد از فروپاشی اتحاد شوروی، روسیه تلاش کرد تا نیروهای نظامی مستقر در پایگاه‌های مختلف در این جمهوری‌ها را تحت عنوان نیروهای نظامی مشترک در چارچوب توافق CIS حفظ کند. وجود این نیروها و حفظ پایگاه‌های نظامی این کشور در خاک دولت‌های آسیای مرکزی و قفقاز، نقش مهمی در تداوم نفوذ کرملین و تأمین منافع آن دارد. روسیه با استفاده از قدرت برتر نظامی و عوامل امنیتی خود، برخی از دولت‌های منطقه را که تمایل به لحاظ کردن منافع این کشور در سیاست‌های خود ندارند، به طور مستقیم و غیرمستقیم و با بهره‌گیری از روش‌های مختلف مجبور به تغییر سیاست می‌کند. (وحیدی، ۱۳۸۰: ۵-۹۳).

روس‌ها معتقدند: آمریکا قصد دارد با عضویت گرجستان در ناتو حوزه ی نفوذ خود را در منطقه ی قفقاز افزایش دهد که این مهم همراه با حلقه ی کشورهای اوکراین، مولداوی، لهستان، چک و مجارستان تکمیل خواهد شد. لذا آن‌ها معتقدند که گام‌های چهارگانه ی غرب برای محاصره ی روسیه شامل موارد زیر است: گام اول: کشورهای اروپای شرقی؛ گام دوم: استقرار سپر دفاع موشکی و سایت‌های راداری در دو کشور چک و لهستان؛ گام سوم: حضور نظامی، سیاسی و اقتصادی در منطقه ی قفقاز؛ گام چهارم: حضور در منطقه ی آسیای مرکزی (واعظی، ۱۳۸۸: ۲۱).

در خصوص سیاست‌ها و حضور آمریکا باید گفت: قفقاز جنوبی در صدر اولویت‌های آمریکا قرار دارد؛ به عبارت بهتر می‌توان گفت: آمریکا در این منطقه به دنبال تضمین بر قدرتی خود است که این مهم با مسأله‌ی امنیت انرژی و جلوگیری از اتحاد استراتژیک کشورهای این منطقه با روسیه پیوند ناگسستنی دارد. ایالات متحده‌ی آمریکا همواره به دنبال این بوده که منابع نفت را برای خود متنوع سازد و میزان وابستگی خود را به نفت خاورمیانه کاهش دهد. پیگیری این ایده باعث شد از نیمه‌ی دهه‌ی ۹۰ میلادی، دریای خزر در کانون توجه ایالات متحده‌ی آمریکا قرار گیرد (یزدانی، ۱۳۸۵: ۳۵).

در یک جمع‌بندی کلی، مهمترین عواملی که از نظر دولت آمریکا به این منطقه اهمیت می‌بخشند، عبارتند از:

الف) امکان کنترل روسیه، چین و ایران؛

ب) اهمیت ژئوپلیتیک منطقه در برنامه‌ی دراز مدت آمریکا برای مبارزه با افراط‌گری و تروریسم؛ به ویژه پس از حادثه‌ی ۱۱ سپتامبر و حمله‌ی آمریکا به افغانستان، این منطقه از نظر نظامی و امنیتی جایگاه ویژه‌ای در سیاست آمریکا پیدا کرده است.

ج) منابع انرژی منطقه؛ با توجه به افزایش نیاز به انرژی در آینده، وجود منابع نفت و گاز بر اهمیت منطقه و قفقاز افزوده و موجب رقابت برخی از قدرت‌های اقتصادی برای تسلط بیشتر بر منابع انرژی شده است؛ کشورهای تولیدکننده‌ی نفت در این منطقه به دریای آزاد دسترسی مستقیم ندارند و این امر مانعی در راه رساندن نفت و گاز به سایر مناطق دنیاست که این خود وضعیت سیاسی منطقه را پیچیده‌تر کرده است (واعظی ۱۳۸۶: ۶-۲۸۴).

به نظر می‌رسد انگیزه‌های ژئوپلیتیک بیش از اهداف اقتصادی محرک آمریکا برای حضور در این منطقه بوده است. جیمز بیکر، وزیر خارجه‌ی سابق آمریکا، در سال ۱۹۹۵ آشکارا اعلام داشت که انتقال نفت از منطقه‌ی خزر یک موضوع ژئوپلیتیک می‌باشد و نه الزاماً یک هدف اقتصادی یا فنی. این نفت به بازارهای جهانی راه نخواهد یافت مگر از طریق راه حل‌های ژئوپلیتیک» (طاهری و فرهمند، ۱۳۹۳: ۱۵۰).

بر اساس پیمان امنیت دسته جمعی، که بین روسیه و کشورهای حوزه ی قفقاز بسته شده است، تعهدات اعضای این پیمان بر تعهدات سیاسی و امنیتی آن‌ها با کشورهای دیگر اولویت دارد. این موافقتنامه ضمن جنبه ی قانونی بخشیدن به حضور نیروهای نظامی روسیه در هنگام بروز بحران در کشورهای عضو، خواستار هماهنگ شدن سیاست خارجی اعضا- به خصوص در سازمان‌های بین‌المللی - شده است. اعضای این پیمان امنیتی، به سه منطقه تقسیم می‌شوند:

۱. گروه غربی، شامل: روسیه و بلاروس؛ ۲. گروه قفقازی، شامل: روسیه و ارمنستان، ۳. گروه آسیای مرکزی، شامل: روسیه، قرقیزستان و تاجیکستان می‌باشند (وحیدی، ۱۳۸۰: ۱۰۲).

ج) تسلط بر منابع انرژی و شریان‌های اقتصادی

در کنار جنبه‌های امنیتی، قفقاز از جنبه ی اقتصادی نیز برای روسیه حائز اهمیت است. عمده-ترین مسأله از این جهت نفت یا امنیت انرژی برای روسیه است. عنصر نفت از سه جهت در منظر اقتصادی روسیه جلب نظر می‌کند. اول: پیوند ساختارهای نفتی روسیه با این منطقه است. به طور کلی اقتصاد در شوروی پیشین، اقتصادی مبتنی بر تقسیم کار و پیوستگی متقابل با محوریت مسکو بود. نفت قفقاز نیز در این راستا بخشی از مجموعه ی کلی اقتصاد به هم پیوسته ی کشورهای مستقل مشترک المنافع است.

دوم: عنصر خارجی در بهره برداری و اکتشاف نفت قفقاز و عمدتاً جمهوری آذربایجان است. بخشی از نفت جمهوری آذربایجان در سواحل دریای خزر قرار دارد و روسیه مخصوصاً نسبت به مشارکت شرکت‌های غربی در بهره‌برداری از این منابع نفتی به صورت قراردادهای دوجانبه بین جمهوری آذربایجان و شرکت‌های مزبور حساس می‌باشد.

سوم: چگونگی انتقال نفت آسیای مرکزی است. ترجیح روسیه از بین انتخاب‌های موجود، خط لوله ی کنونی است که آسیای مرکزی را به روسیه وصل می‌کند و در مقصد نهایی از قفقاز عبور می‌کند. با عنایت به وضعیت جغرافیایی، سیر تحوّل تاریخی، ملاحظات استراتژیک و منافع اقتصادی روسیه در قفقاز، به راحتی می‌توان استدلال کرد که روسیه در قفقاز شمالی و

جنوبی برای خود منافع حیاتی قائل بوده و در حقیقت بقا و تداوم خود را در حفظ حضور خود در قفقاز می‌داند (حاتمی، ۱۳۸۱: ۱۱۰-۱۱۱).

کنترل قفقاز جنوبی به معنای حفظ وابستگی انرژی اروپا و تقویت جایگاه خود به عنوان قدرت بزرگ خواهد بود. به طور همزمان بازار قفقاز جنوبی نیز برای روسیه مهم است و این کشور نمی‌خواهد آن را از دست بدهد. برطبق آمار سال‌های اخیر، صادرات به قفقاز جنوبی بویژه به دو کشور جمهوری آذربایجان و ارمنستان تا سه برابر افزایش یافته است (کولایی، اسلامی و اصولی، ۱۳۹۵: ۱۲۴).

از طرف دیگر کشورهای قفقاز جنوبی نیز از لحاظ اقتصادی به روسیه وابسته می‌باشند. به دلیل نوپا بودن، این کشورها برای تأمین مایحتاج خود با روسیه مبادلات بازرگانی زیادی دارند. از طرف دیگر باید به وابستگی روسیه به نیروی کار ارزان در این کشورها هم توجه کرد. وجود راه‌های دریایی و بخصوص ارتباط با دریای سیاه و دریاچه‌ی خزر برای روسیه حائز اهمیت است و این کشور نمی‌تواند نسبت به تحولات این منطقه بی‌توجه باشد. بیشتر متفکران حوزه‌ی سیاست بر این باورند که رهبران روسی به طور سنتی برای منابع نفت و گاز و خطوط انتقال انرژی اهمیت بسیار زیادی قائل‌اند (پسنیدیه، ۱۳۹۰: ۹۰).

ایده‌ی قدرت برتر انرژی، ایده‌ای بود که توسط دولت روسیه در سال‌های ۲۰۰۶ تا ۲۰۰۹ مطرح شد و این اصطلاح به کشوری اطلاق می‌گردید که دارای ذخایر بزرگ نفت و گاز طبیعی، زغال سنگ، « اورانیوم و یا در برخی تعاریف دارای انرژی‌های تجدید شونده باشد و در شمار صادرکنندگان انرژی حداقل در یکی از منابع فهرست شده قرار بگیرد. ابرقدرت انرژی، کنترل بازار انرژی جهان را به دست می‌گیرد و قادر به نفوذ در قیمت‌گذاری و به دست آوردن نقش کلیدی در اقتصاد جهانی است و به دلیل میزان بالای تقاضای انرژی در میان مصرف‌کنندگان جهانی، سود عظیمی نیز عاید این ابرقدرت انرژی خواهد شد. اینک در محیط بین‌الملل دو ابرقدرت انرژی به رسمیت شناخته شده است: فدراسیون روسیه به عنوان بزرگترین صاحب منابع گازی در جهان و عربستان سعودی با بیشترین منابع نفتی در دنیا. برخی معتقدند که ابرقدرت انرژی شدن، تنها راهی است که روسیه به واسطه‌ی آن می‌تواند

جایگاه خود را در کشمکش‌های جدید سیاسی حفظ کند و هدف روسیه در چارچوب دکترین سیاست خارجی خود، تجدید جایگاه ابرقدرتی این کشور با تکیه بر منابع غنی انرژی است (پسندیده، ۱۳۹۰: ۱۰۲).

بحران قره باغ

بحران ناگورنو-قره باغ از سال ۱۹۸۸ آغاز و در سال ۱۹۹۱-۱۹۹۲ به درگیری‌های نظامی منجر شد. بحران قره باغ دارای ابعاد منطقه‌ای و بین‌المللی شده و دورنمای آن نامشخص می‌باشد. این بحران پس از فروپاشی شوروی به عنوان یک چالش اساسی میان دو جمهوری تازه استقلال یافته‌ی آذربایجان و ارمنستان مطرح بوده است.

در واقع اختلاف بین دو کشور دارای ریشه‌های تاریخی است و به دوران تزارهای روس برمی‌گردد. تزارها برای اینکه مانع از هرگونه وحدت میان اتباع امپراطوری خویش شوند، به کرات مرزهای داخلی قلمرو خود را دگرگون می‌ساختند (ثریا، ۱۳۸۹: ۱۷۴). در پاییز ۱۹۸۸ آرامنه‌ی قره باغ طوماری به امضای ۹۰ هزار نفر خطاب به دیوان عالی شوروی تهیه کردند. در ارمنستان نیز توده‌ها از درخواست اهالی قره باغ حمایت کردند. سرانجام در ۱۳ ژوئن ۱۹۸۸، مجلس قره باغ به اجماع رأی به جدایی کامل قره باغ از آذربایجان و پیوستن به ارمنستان داد. این حرکت با ردّ صریح مجلس آذربایجان روبرو شد و چنین تصمیمی را بی‌اساس و مردود ارزیابی کرد. متعاقب آن مجلس ارمنستان در تاریخ ۱۵ ژوئن ۱۹۸۸ قره باغ را جزو جمهوری ارمنستان قلمداد کرد (کرمی، ۱۳۷۴: ۴۶۶-۴۶۷). از آن زمان این دو کشور بر سر این مناطق دارای کشمکش و درگیری بوده‌اند.

بحران ناگورنو-قره باغ منجر به از دست رفتن حدود ۲۰ درصد از سرزمین جمهوری آذربایجان و جابجایی اجباری بیش از یک میلیون نفر از ساکنان آن شد (امیراحمدیان، ۱۳۸۸: ۹۴). مقامات باکو منطقه‌ی کوهستانی قره باغ را بخشی از خاک آذربایجان می‌دانند و حاضرند در صورت بازگشت این منطقه به آذربایجان به آن خودمختاری گسترده اعطا نمایند. در مقابل

مقامات ارمنی بر این عقیده هستند که امکان بازگرداندن برخی از مناطق جمهوری قره باغ به صورت مرحله‌ای وجود دارد. به این شرح که استقلال این جمهوری به رسمیت شناخته شده و به آن ضمانت امنیتی محکمی داده شود (مرادی، ۱۳۸۸: ۲۷).

وضعیت توپوگرافی منطقه ی قفقاز به گونه‌ای است که جمهوری آذربایجان در مناطق پست و کم ارتفاع و ارمنستان و قره باغ در مناطق کوهستانی قرار دارد و این مسأله باعث شده تا منطقه‌ی قره‌باغ اشراف کاملی به جلگه‌ی گرجستان داشته باشد؛ این مسأله پتانسیل دفاعی جمهوری آذربایجان را تضعیف و در مقابل حمله‌های دشمن که در مناطق کوهستانی و صعب العبور قرار دارد، آسیب پذیر می‌کند. همین مسأله نگرانی‌های امنیتی شدیدی را برای جمهوری آذربایجان به دنبال داشته است (امیراحمدیان، ۱۳۸۹: ۶۶).

نقش روسیه در بحران قره‌باغ

با فروپاشی نظام شوروی، کشورهای قفقاز، بویژه آذربایجان در راستای رهایی از نفوذ روسیه، رو به سوی غرب و آمریکا آوردند و کشور ضعیف تری مثل ارمنستان پیوندهای مستحکمی با روسیه برقرار کرد. با این حال، در منازعات بین ارمنستان و آذربایجان، برخلاف تصور رایج نباید سیاست روسیه را حمایت بی قید و شرط از یک طرف از کشورهای درگیر در جنگ دانست.

منطقه ی قره‌باغ از لحاظ ژئوپلیتیک و اقتصادی اهمیت فراوانی دارد. رودخانه ی مهم کورا از کوهستان های قره‌باغ سرچشمه گرفته و به سوی اراضی جمهوری آذربایجان سرازیر می‌شود. تسلط یک قدرت بیگانه غیر از جمهوری آذربایجان بر این منطقه می‌تواند با کنترل آب این رودخانه، صدمات فراوانی بر اقتصاد جمهوری آذربایجان وارد سازد. همچنین از لحاظ جغرافیایی، قره‌باغ منطقه ی مشرف بر جمهوری آذربایجان است و به صورت قلعه‌ای کوهستانی می‌باشد که هر جنبنده‌ای را در جمهوری آذربایجان زیر نظر دارد. در مجموع با توجه به اهمیتی که این کوهستان از نظر ژئوپلیتیک و استراتژیک دارد، نه تنها مورد توجه کشورهای درگیر، بلکه هم از نظر غرب و هم از نظر روسیه دارای اهمیت بسیار است (زهرانی و فرجی، ۱۳۹۱: ۱۱۲).

خط لوله ی باکو-تفلیس-جیهان به عنوان امن‌ترین، بهترین، کم هزینه‌ترین مسیر انرژی قفقاز جنوبی از طرف آمریکایی-ها انتخاب شده و روس‌ها در این زمینه بازنده ی بزرگ نام گرفتند. به عبارت بهتر ساخت خط لوله ی باکو-تفلیس-جیجان، شکست بزرگی برای روسیه در «نبرد مسیرها» بود؛ این خط لوله، نفت جمهوری آذربایجان و نفت و گاز قسمت‌های غربی قزاقستان را از طریق ترکیه به اروپا منتقل می‌کند. رقابت بر سر منابع دریای خزر توجه ژئوپلیتیک مهمی دارد و هدف از ساخت این خط لوله، کاهش نقش انرژی روسیه در قفقاز جنوبی، آسیای مرکزی و به طور کلی منطقه ی مشترک المنافع بود. ساخت مجموعه ی خطوط لوله ی باکو-تفلیس-جیجان و باکو-تفلیس-ارزروم به معنای تشکیل کریدور جدید انتقال انرژی در جنوب اوراسیا یعنی کریدور شرق-غرب بود. تشکیل کریدور جدید انتقال انرژی به کلی ترکیب قوا را در منطقه ی دریای خزر تغییر داد (سنایی و خلیلی، ۱۳۹۱: ۷۳).

با وجود این باید مسأله ی نیازمندی آذربایجان به گاز روسیه را در نظر گرفت؛ آذربایجان در زمینه ی گاز همچنان به روسیه نیازمند است. در سا‌های اخیر سرمایه‌گذاری شرکت‌های غربی در بخش استخراج نفت جمهوری آذربایجان موجب رشد درآمدهای این کشور شده و این عامل سبب افزایش توان خرید باکو در بخش نظامی شده است. این امر موازنه‌ی نظامی را به نفع جمهوری آذربایجان تغییر داده است. از سوی دیگر ارمنستان به علت فقدان منابع مالی کافی سعی کرده است که سیاست خارجی خود را فعال تر نموده و بازیگران فرا منطقه‌ای و منطقه‌ای را وادار به تضمین امنیت و استقلال خود نماید. در این راستا از یک سو ما شاهد تلاش ارمنستان برای افزایش روابط اقتصادی، سیاسی و نظامی با جمهوری اسلامی ایران و روسیه می-باشیم و از سوی دیگر شاهد تلاش ایروان برای تحکیم روابط با غرب و ناتو هستیم. به نظر می رسد جمهوری ارمنستان سعی دارد در روابط خود با قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای تعادل ایجاد کند، ولی با وجود این هرگز سعی نمی‌کند که متحد قدیمی خود در منطقه، یعنی روسیه را آزرده سازد (زهرانی و فرجی، ۱۳۹۲: ۱۲۱).

مرزهای خارجی ارمنستان هنوز هم به وسیله ی نیروهای نظامی روسیه محافظت می‌شوند. ارمنستان تنها دولت واقع در منطقه است که در برابر ایستگاه رادار استراتژیک مهم قبله ی

آذربایجان، میزبان پایگاه‌های نظامی روسیه به ویژه پایگاه ۱۰۲ گیومری ۱ است. ارمنستان موافقتنامه دفاع متقابل را با روسیه امضا کرده و برای دریافت تسلیحات نظامی روسیه اولویت قائل است. در عین حال به عنوان عضو سازمان معاهده‌ی امنیت دسته جمعی در حوزه‌ی نظامی با دیگر جمهوری‌های بازمانده از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی همکاری می‌کند و مرکزیت سازمان را با عنوان محور عملیات نظامی در قفقاز و نقطه‌ی کانونی دفاع هوایی منطقه نمایندگی می‌کند (ابراهیمی و اصولی، ۱۳۹۴: ۲۵).

باید این نکته را در نظر گرفت که روسیه هیچگاه بدون قید و شرط در کنار ارمنه نبوده است. در ۱۹۹۱ روسیه هنوز به طور شفاف در حمایت از ارمنستان تردید داشت. تنها پس از کنار گذاشته شدن روسیه از معادلات نفت و گاز خزر و باز شدن پای بریتیش پترولیوم به این منطقه و همین‌طور حذف روسیه از مسیر ترانزیتی و جایگزینی ترکیه بود که روسیه تصمیم نهایی‌اش را بر اساس منافع خود گرفت. در اوایل، روس‌ها سعی کردند از باکو حمایت کنند؛ از ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۵ روسیه حدود ۶ میلیارد تسلیحات نظامی به باکو فروخته است. روسیه تا پایان ۱۹۹۳ یک و نیم برابر بیشتر از ارمنستان به باکو تسلیحات فروخت. در درگیری‌های آوریل ۲۰۱۵ نیز حمایت روس‌ها از باکو بود و در ایروان چندین تظاهرات علیه روسیه برگزار شد. بنابراین این که بگوییم روسیه حامی بی‌قید و شرط ارمنستان است، ارتباطی با واقعیت ندارد (سیف‌الدینی، ۱۳۹۶).

سیاست‌های روسیه نسبت به کشورهای مستعد نفوذ روسیه از قبیل ارمنستان، مبتنی بر فرضیه‌های متفاوت است. بسیاری از این سیاست‌ها نسبت به ارمنستان به وسیله‌ی سازمان غیردولتی واقع در مسکو که حامی طرح‌های عمومی و استراتژی‌های ارمنستانی - روسی است، ترویج یافته است. روسیه به صورت هدفمند روابط خود را با ارمنستان در حالت دوگانگی تقابلی غرب - شرق تنظیم می‌کند؛ این مسأله این امکان را برای مسکو فراهم می‌کند تا نقش دفاع از متحد خود را در برابر نیروهای طرفدار غرب بازی کند که مشتاق بازداشتن ارمنستان از همگرایی بیشتر با روسیه هستند. در این میان روسیه به طور ضمنی تلاش می‌کند از نگرش به طور سنتی امنیتی شده‌ی جمهوری آذربایجان در ارمنستان استفاده کند؛ با این ادعا که جمهوری

آذربایجان در راستای ائتلاف نزدیک با کشورهای ترک از قبیل قزاقستان و قرقیزستان است که می‌تواند برای ارمنستان خطرناک باشد (کولایی، اسلامی و اصولی، ۱۳۹۵: ۱۱۲). با توجه به این اقدامات باید گفت: هدف روسیه از تقویت همکاری نظامی با ارمنستان، تقویت جای پا و حضور در قفقاز جنوبی است. روسیه با این اقدام خود به آمریکا و ناتو پیام می‌دهد که قفقاز جزو حوزه‌ی نفوذ و منطقه‌ی مورد توجه مسکو می‌باشد و در صورت حضور قدرت‌های دیگر در منطقه به شدت واکنش نشان خواهد داد.

روسیه بر آن است تا با شرکت فعال در حلّ و فصل بحران قره باغ در چارچوب گروه مینسک، فرصت ابتکار عمل در اختیار آمریکا یا متحدان آن قرار نگیرد تا بدین ترتیب مانع از فراهم شدن زمینه‌ی توسعه‌ی حضور و نفوذ بیگانه در معادلات و مبادلات منطقه گردد. اقدامات روس‌ها در سال‌های اخیر به منظور تشدید تضادهای قومی در آسیای مرکزی و قفقاز نیز مؤید تمایل روسیه به حفظ نفوذ منطقه‌ای خود است.

در جنگ میان ارمنستان و آذربایجان، روسیه به عنوان قدرت منطقه‌ای خواستار نقش هژمون خود می‌باشد و ترس از نفوذ آمریکا در منطقه این کشور را وادار به طرفداری از ارمنستان می‌کند تا در صورت به وجود آمدن جنگ ارمنستان، قدرت کافی داشته باشد؛ زیرا آذربایجان با تجهیز خود از سلاح‌های آمریکایی به عنوان یک تهدید برای روسیه محسوب می‌گردد. روسیه با تجهیز ارمنستان و بستن قراردادهای نظامی با این کشور سعی در خنثی سازی نفوذ آمریکا در منطقه دارد و خواستار نوعی توازن در مقابل باکو است تا در صورت جنگ احتمالی ارمنستان بازنده نباشد. دلیل دیگر حمایت روسیه از ارمنستان به اتحاد دو کشور در سازمان پیمان امنیت جمعی مربوط می‌شود. روسیه و ارمنستان به عنوان اعضای این سازمان در قبال هم تعهداتی دارند. یکی از مواد منشور این سازمان کمک به اعضا در صورت وقوع حمله‌ی خارجی به یک عضو است و این عامل باعث می‌شود تا در جنگ، روسیه به طور طبیعی جانب ارمنستان را داشته باشد. از جمله اهداف دیگر روسیه از تجهیز ارمنستان به سلاح‌های روسی، به استقرار سپر موشکی پاتریوت ناتو در ترکیه مربوط می‌شود. با توجه به همسایگی ارمنستان با ترکیه این کشور می‌تواند گزینه‌ی خوبی برای مقابله با این سیستم راداری

باشد(سرویس قفقاز آن‌اج: ۲۰۱۸). در واقع روسیه قصد دارد تا از یک طرف روابط راهبردی خود با ارمنستان را تقویت و نفوذ خود در این کشور را همچنان حفظ کند و از طرف دیگر نفوذ بیشتری در منطقه‌ی انرژی خیز خزر داشته باشد.

علاوه بر ممانعت از توسعه‌ی نفوذ آمریکا، یکی از اهداف مهم دیگر روسیه در بحران قره‌باغ، جلوگیری از توسعه‌ی نفوذ اسلام بویژه اسلام سیاسی می‌باشد (cornell, 1999: 5). منطقه‌ی قفقاز جنوبی حایل میان قفقاز شمالی روسیه و جهان اسلام به ویژه ایران و ترکیه می‌باشد؛ دو کشوری که هرکدام روسیه را چالشی بزرگ برای نفوذ خود در منطقه می‌دانند. مسلماً مسکو از توسعه‌ی نفوذ اسلام - چه اسلام شیعی ایران و چه اسلام سنی ترکیه - در منطقه و سرایت آن به داخل مرزهای خود به شدت احساس خطر می‌کند(زهرانی و فرجی، ۱۳۹۱: ۱۱۱). در صورت عدم وجود ارمنستان و قره‌باغ، که به عنوان مناطق حایل در این میان به ایفای نقش می‌پردازند، جهان ترک از غرب چین تا شمال غرب ترکیه و بلغارستان ادامه می‌یابد (هادی پژوه، ۱۳۸۳: ۱۳) و این به معنای از دست رفتن سلطه‌ی روسیه و کمرنگ شدن هژمونی این کشور در منطقه می‌باشد. لذا روسیه اجازه نمی‌دهد که ترکیه جای او را در منطقه بگیرد.

ترکیه در بحران منطقه‌ی قفقاز و جنگ قره‌باغ در راستای هماهنگی با راهبرد آمریکا در منطقه موفق شد که هم زمان به دو هدف برسد؛ نخست، توسعه‌ی همکاری در بخش اقتصادی با جمهوری آذربایجان، دوم، جلب رضایت مقامات آمریکایی برای بستن قرارداد قرن یا همان ساخت خط لوله‌ی باکو-تفلیس-جیهان و خط لوله‌ی انتقال گاز باکو-تفلیس-ارزروم و عبور این خط لوله از ترکیه. البته ترکیه بنا به ملاحظاتی در سال‌های اخیر تلاش نمود تا با ارمنستان هم رابطه برقرار کند. اتحادیه‌ی اروپا از این همکاری حمایت می‌کند ولی روسیه آن را خطری برای خود می‌داند.

بحران‌های گرجستان

گرجستان الگویی کوچکتر از قفقاز است. جز در سده‌ی دوازدهم میلادی، هیچگاه حاکمیت یکپارچه‌ای در آن وجود نداشته و هر بخش برای خود ساختار حکومتی و پادشاهی جدایی

داشته است. زمانی در دست ایران، زمانی در دست عثمانی و تا چند سال پیش زیر سلطه‌ی شوروی و اکنون با فروپاشی شوروی بار دیگر مسأله‌ی استقلال این مناطق مطرح و گرجی‌ها و جدایی خواهان را به تکاپو انداخته است. در اهمیت گرجستان باید گفت: این کشور دریچه‌ی غرب به سمت شرق است. غربی‌ها برای دسترسی به دریای خزر و آسیای مرکزی، گرجستان را مناسب‌ترین راه می‌دانند. انتقال نفت و گاز منطقه هم منوط به ثبات گرجستان است. زیرا خطوط مهم انرژی از این کشور می‌گذرد. از سوی دیگر، گرجستان حیاط خلوت امنیتی روسیه است. این کشور برای دسترسی به جنوب و ارمنستان راهی جز گرجستان ندارد. به علاوه، هم مرزی گرجستان با برخی استان‌های روسیه که دارای مشکلات جدایی طلبانه هستند، بر اهمیت این کشور برای روسیه افزوده است. هم مرزی گرجستان با ترکیه و همچنین همکاری نظامی ترکیه و اسرائیل بر اهمیت این کشور افزوده است (کوهکن، ۱۳۸۷: ۲۱۶_۲۱۷). قرار گرفتن منطقه‌ی قفقاز شمالی در ترکیب فدراسیون روسیه، بر اهمیت اقتصادی، امنیتی و نظامی گرجستان می‌افزاید. این کشور همچون پل ارتباطی انرژی قادر است منابع نفت و گاز جمهوری آذربایجان و حتی آسیای مرکزی را از راه ترکیه و دریای سیاه به اروپا منتقل کند. مسیر گرجستان بویژه از این نظر برای آمریکا و اروپا اهمیت دارد که از وابستگی آن‌ها به مسیرهای روسیه و ایران، که روابط چندان خوبی با غرب ندارند، می‌کاهد (شفیعی و رضایی، ۱۳۹۰: ۵۵).

در سال ۱۹۹۲ نخستین گام برای مناقشه میان روسیه و گرجستان برداشته شد و این امر به شکل عملیات خرابکاری نظامی به آرامی به حیات خود ادامه داد. جنبش‌های تجزیه طلبانه در آبخازیا و اوستیای جنوبی باعث پیچیدگی بیشتر اوضاع گردید (آلیکر و ساین، ۱۳۸۲: ۶۷). گرجستان از جمله کشورهایی است که نفوذ مسکو در دوره‌ی پس از جنگ سرد را به چالش طلبید و در میان جمهوری‌های تازه استقلال یافته، روسیه بیشترین تنش را با این کشور داشته است. دولت تفلیس، استقلال از نفوذ روسیه را دنبال و همواره در پی پیوندهای امنیتی با ایالات متحده بوده است. به این ترتیب، جنگ داخلی که پس از فروپاشی شوروی و متعاقب

آن در میان گروه‌های قومی گرجستان شیوع یافت، فرصتی را برای روسیه به منظور بازیابی نفوذش فراهم کرد (نیاکویی، باقیان زارچی و حسینی، ۱۳۹۱: ۲۰۵).

نخستین انقلاب رنگی در منطقه ی قفقاز جنوبی در کشور گرجستان رخ داد. در ۲۳ نوامبر ۲۰۰۳ به رهبری میخائیل ساکاشویلی انقلاب معروف به «انقلاب مخملی یا گل رز» به پیروزی رسید. همین واقعه منشأ تمام تحولات بعدی در گرجستان گردید و به عنوان واقعه‌ای مهم در تاریخ گرجستان و حتی جهان ثبت و ضبط شد (ابوالحسن شیرازی، ۱۳۸۷: ۳). در سال ۲۰۰۸ نیز شاهد رویارویی دو کشور روسیه و گرجستان بر سر مناطق جدایی طلب اوستیای جنوبی و آبخازیا بود. رویدادهای خونین ۸ تا ۱۱ اوت ۲۰۰۸ در واقع کوشش دولتمردان تفلیس برای بازگرداندن یکپارچگی سرزمین گرجستان و پایان دادن به بحران ۱۷ ساله ی جدایی طلبی در این کشور بود (کوزه گر کالجی، ۱۳۸۸: ۱۱۴). با توجه به حضور قدرت بزرگی مانند روسیه، امکان جدایی کامل این منطقه، کاری دشوار و سخت به نظر می رسد.

منافع روسیه در گرجستان

از اسناد چشم انداز روسیه می‌توان نتیجه گرفت که گرجستان، بخشی از منافع حیاتی روسیه به شمار می رود. لذا مناقشات این کشور، بخصوص مناقشه‌های قومی در اوستیای جنوبی و آبخازیا، همواره به سیاست‌های روسیه مرتبط بوده است. مسکو به دنبال تسلط کامل بر منطقه ی قفقاز و ممانعت از نفوذ غرب در این منطقه است. لذا جنگ گرجستان را به نوعی می‌توان تلاش روسیه برای مقابله با نفوذ غرب دانست (Andersen, 2013: 49-56). مناطق جدایی طلب گرجستان برای روسیه بسیار حائز اهمیت است، چراکه از یک سو منطقه ی قفقاز شمالی که از چند جمهوری خودمختار در ترکیب فدراسیون روسیه تشکیل شده، همواره ناآرام است و هر از گاهی جدایی طلبی مانند آتش در زیر خاکستر نمایان می‌شود. از سوی دیگر مشابهت‌های فراوان قومی، نژادی، زبانی و مذهبی میان جمهوری‌های خودمختار قفقاز شمالی و مناطق خودمختار گرجستان می‌تواند سبب وخیم‌تر شدن آن در داخل فدراسیون

روسیه گردد. بنابراین کنترل شرایط در قفقاز جنوبی و نفوذ در مناطق جدایی طلب از هر حیث در جهت منافع روسیه می‌باشد (منتظمی و سلیمانی، ۱۲۲).

گرجستان تنها کشور قفقاز است که به آب‌های آزاد دسترسی دارد. این ویژگی در کنار وجود معادن و منابع انرژی از جمله نفت، گاز، زغال سنگ و برق و مهم‌تر از همه نقش حلقه‌ی ارتباطی در زمینه‌ی انتقال ذخایر عظیم نفت و گاز از خزر به غرب باعث پراهمیت شدن این کشور و قرار گرفتن در کانون توجه قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای شده است (لفورکی و میر رضوی، ۱۳۸۴: ۱۲۲-۱۲۳). اشراف گرجستان بر سواحل دریای سیاه و در اختیار داشتن بنادر مهمی چون سوپسا بندری با اهمیت در صدور نفت و گاز (و پوتی) دارای استعداد ترانزیت کالا و انرژی این کشور را در مقایسه با دیگر کشورهای حوزه‌ی دریای سیاه و اروپا در موقعیت به مراتب بهتری قرار داده است. به نظر روس‌ها هرگونه استخراج و انتقال انرژی از راه گرجستان، موجب افزایش قدرت و نفوذ آن کشور می‌شود و این مسأله‌ای است که یک چالش امنیتی برای روسیه محسوب می‌شود (یزدانی، آینه نند و باقری، ۱۳۹۵: ۲۷۱).

نقش روسیه در تنش‌های گرجستان

روسیه این سیاست را در دستور کار خود قرار داده است که به وسیله‌ی نیروهای جدایی طلب در گرجستان (آبخازیا و اوستیای جنوبی)، به صورت مؤثر عضویت گرجستان را در ناتو با چالش مواجه کند؛ زیرا یکی از شرایط عضویت در ناتو، عدم درگیری و مناقشه‌ی داخلی در کشورهای متقاضی پذیرش است (شفیعی و رضایی، ۱۳۹۰: ۴۸). هم‌مرزی گرجستان با ترکیه و همچنین همکاری نظامی ترکیه و اسرائیل بر اهمیت این کشور افزوده است. اسرائیل در این منطقه فعالیت نظامی دارد و به همین سبب منافع‌ی را در منطقه دنبال می‌کند. حضور اسرائیل در منطقه باعث شده این منطقه برای جمهوری اسلامی هم دارای اهمیت زیادی شود. آمریکا هم برای این که بتواند محاصره‌ی ایران را در شمال کامل کرده و هم حضور فعالی در مرزهای جنوبی روسیه داشته باشد، به این منطقه چشم دوخته است (کوهکن، ۱۳۸۷: ۲۱۷). از سویی می‌توان از منظر انرژی و توجه روزافزون دنیا به منابع انرژی

به قضیه نگرست؛ از آنجا که روسیه یک سوم منابع گازی جهان را در اختیار دارد، لذا از این اهرم جهت افزایش نفوذ و اقتدار خود استفاده می‌کند تا همچنان اروپا را به انرژی خود وابسته نگه دارد. در واقع، تسلط بر راه‌های انتقال انرژی برای روسیه به عنوان یک امتیاز و برتری محسوب می‌گردد. متنوع سازی منابع و ترانزیت انرژی و همچنین خروج از این وابستگی از اهداف استراتژیک اروپاییان بوده که گرجستان می‌تواند خدمات بزرگی در این زمینه ارائه نماید. تأسیس خط لوله ی نفت باکو-تفلیس-جیهان و خط لوله ی گاز باکو-تفلیس - ارزروم و یا خط لوله ی گاز نابوکو که انرژی دریای خزر را به اروپا انتقال می‌دهد، از جمله ی این خدمات محسوب می‌شود که نقش روسیه در این تحولات را کم رنگ می‌کند.

همسایگی گرجستان با مناطق بحرانی قره‌باغ و چین و متعاقباً امکان تأثیر گذاری آن بر عمق استراتژیک روسیه، از دیگر وجوه اهمیت ژئوپلیتیکی گرجستان محسوب می‌شود. با توجه به این که گرجستان در جنوب روسیه قرار دارد، هر گونه تحول در جنوب غرب گرجستان به طور مستقیم در عمق استراتژیک روسیه تأثیرگذار خواهد بود (منتظمی و سلیمانی، ۱۳۹۰: ۱۲۱). نزدیک شدن گرجستان به ناتو و بستن پیمان‌های نظامی با آمریکا در راستای تأمین منافع آمریکا در خزر و به دنبال آن مشارکت این کشور در انتقال انرژی خزر که نفوذ روسیه را محدود می‌کند، همگی باعث واکنش روسیه به استفاده از اهرم فشار اقتصادی (باتوجه به حجم مبادلات روسیه و گرجستان) و انرژی (بالا رفتن قیمت گاز انتقالی به گرجستان از سوی گازپروم در پاییز ۲۰۰۷) و در نهایت مداخلات نظامی گردید تا از غربی شدن گرجستان جلوگیری به عمل آورد (نیاکویی، باقیان زارچی و حسینی، ۱۳۹۱: ۲۰۶).

نتیجه

با توجه به مباحث فوق، در چارچوب نواقع گرای می‌توان به این نتیجه رسید که انگیزه‌ها و منافع روسیه در منطقه ی قفقاز جنوبی دارای ابعاد چندجانبه ی استراتژیکی، امنیتی و اقتصادی می‌باشد و در واقع این منطقه به عنوان حوزه ی منافع حیاتی برای روسیه تلقی می‌شود و همواره تلاش می‌کند در این منطقه نقش هژمون خود را به قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای

گوشزد کند و در بازی قدرت‌ها دست دیگر قدرت‌ها را از منطقه کوتاه نگه دارد و از منافع قدرت منطقه‌ای بودن به تنهایی بهره‌مند گردد. روسیه در دوران بعد از یلتسین سعی کرده به کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز نزدیک‌تر شود و آن‌ها را به ویژه در زمینه انرژی و ارتباطات وابسته نگه دارد. در زمینه‌ی امنیتی نیز روسیه می‌کوشد با حضور در مناطق استراتژیک از جمله گرجستان، ارمنستان و آذربایجان و شرکت در مناقشات این مناطق کنترل مرزهای شوروی سابق را حفظ کند و از جنبه‌ای دیگر با ورود به این مناطق از شرایطی که ممکن است باعث نفوذ غرب در این مناطق گردد، جلوگیری کند.

غرب پس از فروپاشی شوروی با توجه به خلأ قدرت پدید آمده تلاش نمود در چارچوب تقویت مناسبات دوجانبه با کشورهای تازه استقلال‌یافته، منافع و اهداف ژئوپلیتیکی خود را در این منطقه استراتژیک پیگیری نماید. در مقابل، روسیه برای حفظ نفوذ سنتی خود در منطقه، تلاش غرب برای تسلط بر منطقه و گسترش نفوذ در عرصه‌های سیاسی و امنیتی، به ویژه منابع انرژی را، با دقت و حساسیت رصد می‌کند و در جهت خنثی نمودن آن کوشش می‌نماید. در واقع هر کدام از قدرت‌ها به دنبال کسب بیشترین سود در این مناقشات می‌باشند و طرف‌های درگیر از جمله آذربایجان، گرجستان و ارمنستان را به سوی خود می‌کشند. روسیه تمایل دارد تا هم به عنوان یک نیروی منطقه‌ای و هم به عنوان قدرت بین‌المللی همچنان مطرح باشد. لذا با سیاست‌های مداخله جویانه در زمینه‌ی عبور خط لوله‌ی انرژی سعی می‌کند هم کشورهای قفقاز جنوبی و هم غرب را تحت تأثیر قرار دهد. در واقع، به نظر می‌رسد این کشور علاقه‌ی زیادی برای حل و فصل این بحران‌ها ندارد و از این بی‌ثباتی مدیریت شده در راستای منافع خود استفاده می‌کند تا آن کشورها را در شرایط وابسته به خود نگه دارد.

منابع:

- ابراهیمی، نبی‌الله و اصولی، قاسم (۱۳۹۴)، "چگونگی کاربری مولفه‌های امنیتی در قفقاز جنوبی"، فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۹۰، تابستان.
- ابوالحسن شیرازی، حبیب‌الله (۱۳۸۷)، "گرجستان: از انقلاب رز تا جنگ با روسیه"، مطالعات اوراسیای مرکزی، مرکز عالی بین‌الملل، سال اول، شماره ۲، تابستان و پاییز.
- احمدی لفورکی، بهزاد؛ و میر رضوی، فیروز (۱۳۸۴)، راهنمای منطقه خزر و کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی. تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.
- افشردی، محمد حسین (۱۳۸۱)، ژئوپلیتیک قفقاز و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، تهران، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، چاپ اول.
- آلیکر، اولگا و تام، ساین (۱۳۸۲)، گسل‌های منازعه در آسیای مرکزی و قفقاز، محمدرضا گلشن‌پژوه، عباس کاردان، حسین سعید کلاهی خیابان، تهران: موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.
- امیر احمدیان، بهرام (۱۳۷۵) "تهدیدهای امنیتی در قفقاز"، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، وزارت امور خارجه، تهران: سال پنجم، دوره دوم، شماره ۱۳، بهار.
- امیراحمدیان، بهرام (۱۳۷۷)، "ایران و قفقاز"، اطلاعات سیاسی و اقتصادی، شماره ۱۲۵.
- امیراحمدیان، بهرام (۱۳۸۸)، "بررسی علل و پیامدهای حضور ایالات متحده در قفقاز"، فصلنامه ژئوپلیتیک، شماره ۱۵.
- امیراحمدیان بهرام (۱۳۸۹)، سیاست و امنیت در قفقاز، تهران: انتشارات مرکز تحقیقات استراتژیک.
- امیر احمدیان، بهرام (۱۳۷۸)، "روند تحولات در بحران قره‌باغ"، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، سال هشتم، شمار ۲۸، زمستان.
- امیراحمدیان، بهرام و حسن عسگری (۱۳۹۱)، "فهم روابط ایران و گرجستان از زمان اعلام استقلال بر اساس نظریه‌های روابط بین‌الملل"، فصلنامه مطالعات اوراسیای مرکزی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، سال ۵، شماره ۱۰، بهار و تابستان.

پسندیده، سمیه (۱۳۹۰)، "نقش انرژی در سیاست خارجی روسیه"، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۷۴، تابستان.

ثریا، جمشید (۱۳۸۹)، "همگرایی منطقه‌ای قفقاز جنوبی موانع و چالش‌ها از منظر جمهوری اسلامی ایران"، فصلنامه علمی پژوهشی علوم سیاسی و روابط بین الملل.

جوانپور هروی، عزیز و جعفری فر، احسان (۱۳۹۷)، "عوامل موثر بر همگرایی اسرائیل و جمهوری آذربایجان (۲۰۱۷-۱۹۹۱)"، فصلنامه راهبرد سیاسی، دوره ۲، شماره ۵، تابستان، صص ۸۳-۱۰۰.

حاتمی، تورج (۱۳۸۱)، برخورد منافع روسیه و آمریکا در آسیای مرکزی و قفقاز، تهران: پژوهشکده آسیای مرکزی و قفقاز.

زهرانی مطصفی و فرجی لوحه سرا، تیمور (۱۳۹۲)، "منابع بین المللی تداوم بحران قره باغ"، فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۸۳.

دانکوس، هلن کارر (۱۳۷۰)، فخر ملت‌ها یا پایان امپراتوری شوروی، ترجمه عباس آگاهی، تهران: نشر فرهنگ اسلامی.

سلیمی، حسین (۱۳۸۴)، "دولت مجازی یا واقع گرایی تهاجمی: بررسی مقایسه ای نظریه ریچارد روزکرانس و جان مرشایمر"، مجله پژوهشی حقوق و سیاست، سال ۷، شماره ۱۷، پاییز و زمستان.

سنایی، مهدی و خلیل کریمی (۱۳۹۱)، "بررسی و مقایسه سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران و فدراسیون روسیه در قفقاز جنوبی"، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۷۹، پاییز.

سیف الدینی، سالار (۱۳۹۶)، ریشه‌یابی اختلافات میان ارمنی‌ها و جمهوری آذربایجان؛ منافع ملی ایران چیست؟ وبسایت تحلیلی خبری آذری‌ها، قابل دسترسی در: <http://www.azariha.org>

شفیعی، نوذر و رضایی، مسعود (۱۳۹۰)، "جنگ روسیه و گرجستان: زمینه‌ها و محرک‌های اثرگذار"، فصلنامه مطالعات اوراسیای مرکزی، شماره ۹.

فغانی، حجت ا... (۱۳۷۸)، "گسترش ناتو به شرق: بررسی موضع گرجستان"، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، تهران: وزارت امور خارجه، سال هشتم، دوره سوم، شماره ۲۶.

فیروزی، رضا (۱۳۸۹)، "تاثیر روسیه بر روند سیاست خارجی جمهوری های قفقاز"، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۷۰.

قوام، عبدالعلی (۱۳۹۰)، روابط بین‌الملل: نظریه‌ها و رویکردها، تهران: سمت.

قیصری، نورالله (۱۳۹۳)، "مکاتب امنیتی؛ نقدهای موجود و ضرورت طرح نگرشی نوین"، فصلنامه آفاق امنیت، سال هفتم، شماره بیست و دوم-بهار.

طاهری، ابوالقاسم و فرهمند، بهراد (۱۳۹۳)، "نقش تعامل و تقابل سیاست خارجی امریکا و روسیه در توسعه منطقه قفقاز جنوبی: مطالعه موردی انرژی"، فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، سال دهم، شماره ۲۹، زمستان.

کریمی، تقی (۱۳۷۴)، "عوامل منطقه‌ای تطویل کشمکش بین جمهوری‌های آذربایجان و ارمنستان"، فصلنامه خاورمیانه، سال دوم، شماره ۲.

کوزه گر کالجی، ولی (۱۳۸۸)، "پیامدهای بحران گرجستان بر نظام بین‌الملل"، فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۶۵، بهار.

کولایی، الهه (۱۳۷۸)، فدراسیون روسیه، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌الملل.

کولایی، الهه، اسلامی، محسن، اصولی، قاسم (۱۳۹۵)، "کنشگری امنیتی روسیه در قفقاز جنوبی"، فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۹۵، پاییز.

کوهکن، علیرضا (۱۳۸۷)، "بحران گرجستان و قدرت‌های حاضر در منطقه"، مطالعات راهبردی، شماره ۱۵، پاییز.

مرادی، آیت‌الله (۱۳۸۸)، "آذربایجان و روند عادی سازی روابط میان ارمنستان و ترکیه"، دو ماهنامه تحولات ایران و اوراسیا، شماره ۲۶، آذر و دی.

مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۹)، تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل، تهران، سمت، چاپ پنجم. منتظمی، رویا و سلیمانی، نجمه (۱۳۹۰)، "روسیه و گرجستان: از تعاملات تا تنش‌ها"، فصلنامه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، شماره ۱۴، دوره ۴.

نیاکویی، سید امیر، باقیان زارچی، مرتضی و حسینی، سید حمید (۱۳۹۱)، "سیاست‌های انرژی اتحادیه اروپا و کاهش وابستگی به روسیه"، رهیافت‌های سیاسی بین‌المللی، شماره ۳۰، تابستان.

واعظی محمود، (۱۳۸۶)، "ژئوپلیتیک بحران در آسیای مرکزی و قفقاز (بنیان‌ها و بازیگران)"، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

واعظی، محمود (۱۳۸۸)، "پیامدهای بحران گرجستان"، فصلنامه راهبرد، سال ۱۸، شماره ۵۱. وحیدی، موسی‌الرضا (۱۳۸۰)، "گوام و CIS: چالش‌ها و فرصت‌های فراروی سیاست خارجی روسیه"، فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز، بهار.

یزدانی، عنایت‌الله، اینیه‌وند، حسن و باقری‌ازیه، ابوالفضل (۱۳۹۵)، نقش آمریکا و روسیه در بحران‌های ژئوپلیتیکی گرجستان و اوکراین، فصلنامه سیاست جهانی، دوره ۵، شماره ۴.

هادی پژوه (۱۳۸۳)، "بحران قره باغ"، قابل دسترسی در: <http://salam-qarabag.blogfa.com>

سرویس خبری قفقاز آن‌اج (۲۰۱۴)، قره‌باغ و نقش روسیه در بحران دویست ساله آن. قابل دسترسی در: <http://anaj.ir/news/pages>

Andersen, V. F. 2013. "New dogs, old tricks? Are Soviet views and perceptions still influencing Russian foreign policy? A case-study of the intervention in Czechoslovakia, 1968, and the intervention in Georgia, 2008". 1-96. Cornell, Svante E. (1999), "The Nagorno-Karabakh Conflict", Report, No. 46, **Department of East European Studies**, Uppsala University

